

اور پید

هلن  
و  
سه نمایش نامه دیگر

مترجم

محمد سعیدی



۱۳۹۴

## فہرست مطالب

نگاہی به زندگی اور پید، تراژدی نویس بزرگ یونان باستان..... نہ

۱..... ہیپولیت

۲..... اشخاص نمایش

۵۵..... هلن

۵۶..... اشخاص نمایش

۱۱۹..... آلسیت

۱۲۰..... اشخاص نمایش

۱۶۳..... ایون

۱۶۴..... اشخاص نمایش

[صحنه نمایش روبه‌روی کاخ پادشاهی، در شهر ترزن است]

تزه مدت یک سال در این کاخ به میل و رضای شخص خود انزوا گزیده است تا پادافره خونی را که به دست خود ریخته است پس بدهد. در یک سوی صحنه، مجسمه آفرودیت قرار گرفته است و در سوی دیگر آن مجسمه آرتمیس. در وسط صحنه نیز در کاخ مشاهده می‌شود.

[آفرودیت داخل می‌شود]

**آفرودیت:** منم آفرودیت که در میان آدمیان به زور و نیرو معروفم و در جمع خدایان به شوکت و جلال. نام دیگر من در آسمان سیپریس<sup>۱</sup> است. قلمرو فرمانروایی من بر همه سطح زمین گسترده است؛ از سواحل خاور تا دریای باختر و در هر جا که روشنایی آفتاب بر آن می‌تابد. هر آن کس که حرمت مرا بشناسد و فرایض مرا به جا آرد، بدو با نظر شفقت می‌نگرم و برعکس هر آن کس را که کبر و گردنکشی کند به خاک تیره درمی‌افکنم؛ چه خدایان نیز دارای غرور و نخوت هستند و طبیعت آنان خواهان آن است که مورد تکریم و ستایش مردم خاکی قرار گیرند. برای آنکه همه جهانیان به صدق گفتار من ایمان آورند هم امروز من سخنان خود را به اثبات خواهم رسانید. هیپولیت که آمازون<sup>۲</sup> او را از پشت تزه زاده

عشق او چنان که پنداشته است پنهان نخواهد ماند و من خود داستان دلدادگی او را به تزه خواهم گفت و او را از حقیقت امر آگاه خواهم ساخت. آری، این جوان، که با من سر جنگ دارد، با لعنت و دشنام به دست پدرش هلاک خواهد شد و پوزئیدون<sup>۱</sup>، خداوند دریاها، او را در این امر یاری خواهد کرد تا سه خواهش تزه هر سه برآورده شود. قدر نیز جان خود را از کف خواهد داد، لیکن آبرو و شرافت او برجا خواهد ماند، زیرا من حاضر نیستم به خاطر ناکامی و تیره‌روزی او دست از حقوق مسلم خویش بکشم. برای اینکه رضایت خاطر من فراهم شود، دشمنان من ناگزیرند آنچه را من از آنان طلبکارم به من واپس دهند.

اما اکنون گاه آن فرا رسیده است که من از اینجا بشتابم، زیرا هیپولیت، پسر تزه، از شکارگاه برمی‌گردد و خیل ملازمان او نیز با او می‌آیند و جملگی در رکاب او به هلهله مشغول‌اند و ستایش آرتمیسی را به جا می‌آورند! بیچاره نمی‌داند که دروازه مرگ اکنون بر روی او گشوده شده است و امروز آخرین روزی است که دیدگان او به روشنایی خورشید می‌افتد.

[خارج می‌شود]

[هیپولیت به همراه شکارچیان داخل می‌شود. غلام پیری نیز با اوست]

**هیپولیت:** هله بشتابید و نغمه‌سرایی کنید.

هله در پی دختر فروزنده افلاک بشتابید.

هله در پی آرتمیسی، الهه محافظ ما، بشتابید.

**شکارچیان:** ای زاده لتو<sup>۲</sup> و فرزند زئوس!

ای آرتمیسی، ای الهه عذرا!

تو که بزرگ و مقدسی، نغمه‌های ما را بشنو.

ای زیباترین ملکه‌ها، سلام بر تو، درود بر تو

ای زیباترین دوشیزه عوالم جاوید!

ای که در کاخ‌های شاهانه پدر والاتبار خود می‌خرامی!

ای که در حاشیه زرین بساط افلاک قدم می‌گذاری!

است و از هنگام کودکی، پیتۀ سخت‌گیر او را پرورانده است، یگانه کسی است در میان ساکنان ترزن که مرا هوس‌ران‌ترین خدایان آسمان می‌شمرد و از عشق و کامرانی پرهیز می‌کند و تن به ازدواج با زنان در نمی‌دهد و پیوسته آرتمیسی، خواهر آپولون و دختر زئوس را ستایش می‌کند.

وی هرروز به همراه آرتمیسی باکره جنگل‌های سبز و خرم را درمی‌نوردد و سگان شکاری او بیشه‌ها را از شکار خالی می‌کنند و اصلاً آرزو و هوس هیپولیت آن است که با کسانی که از مردم خاکی برتر و بزرگ‌ترند نشست و برخاست کند.

من به شکار و گردش آنان حسد نمی‌ورزم و دلیلی هم در میان نیست که حسد مرا برانگیزد؛ لیکن هیپولیت به من اهانت روا داشته و لاجرم هم امروز به کیفر آن خواهد رسید. من از دیروز نقشه کار خود را کشیده‌ام و دیگر چیزی نمانده است که نتیجه آن معلوم گردد.

دو سال پیش هیپولیت از سرای پیتۀ به‌در آمد و رهسپار آتن شد تا در آنجا در مراسم سماع مقدس شرکت جوید و دوره شاکردی خود را به پایان رساند. در آنجا بود که چشم فدر نیکومنظر، همسر پدرش بدو افتاد و به تدبیر و دستور من عشقی شدید بر وجود او چیره شد. دیری نگذشت که هیپولیت به ترزن برگشت و فدر چون ملکه آتن بود، در همان‌جا بماند.

به فرمان ملکه معبدی برای پرستش عشق بر روی صخره‌های پالاس<sup>۱</sup> در آکروپل<sup>۲</sup> ساخته شد که نظر آن از جانب دریا به‌سوی ترزن بود و دل ملکه پیوسته پیش یار غایبش بود و دمی از عشق او نمی‌آسود. نام این معبد نیز از آن زمان تا به امروز همواره به اسم هیپولیت نامیده شده است.

از طرفی تزه به‌واسطه خون‌های ناحقی که ریخته بود، به فکر افتاد که کفاره گناهان خویش را بدهد و خود را بی‌گناه سازد. این بود که به تبعید اختیاری تن در داد و به همراه فدر، همسر خویش، از آتن به ترزن آمد تا مدت یک سال در آنجا در تبعید به سر برد.

اکنون فدر بینوا، که به عشق گرفتار آمده، و هر دم از دوری دلدار ناله و گریه می‌کند محکوم است که در درد عشق بسوزد و در سکوت و تنهایی رنج برد و هیچ‌کس را از علت درد و بیماری وی وقوفی نباشد. لیکن سر

1. Poséidon

2. Leto

1. Pallas

2. Acropole